

نگاهی گذرا به تاریخ تشکیل و ساختار دولت بنی امیه و علل فروپاشی و انقراض آن

محسن بیگدلی^۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۰۸

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۰۸

چکیده

معاویه و جانشینان او را (به مناسبت نام جدشان امیه) خلفای اموی یا بنی امیه می نامند. ایشان چهارده تن بوده و ۹۱ سال (از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هـ.ق) حکومت کرده اند. بنی امیه به دو شعبه تقسیم می شوند: «آل سفیان» یعنی معاویه بن ابوسفیان و پسرش «یزید» و نواداهش معاویه دوم (از سال ۴۱ تا ۶۴ هـ.ق)، دیگری «شعبه آل مروان» (از ۶۴ تا ۱۳۲ هـ.ق) یعنی «مروان بن الحکم و اولاد او». در ایام خلفای راشدین خلافت ارثی نبود. مردم هرکس را که صلاح می دیدند به خلافت اختیار می کردند. کناره گیری حسن بن علی بن ابی طالب از خلافت برای معاویه بن ابی سفیان از آغاز مرحله جدیدی در تاریخ اسلام خبر می دهد. نظام حکومتی به نظام پادشاهی موروثی تبدیل شد که در نتیجه این دگرگونی (در ساختار حکومتی) مسلمانان در مقابل اوضاع سیاسی جدید، دچار دو دستگی شدند. حکومت بنی امیه (از آغاز پیدایش) به برتری عنصر عرب نسبت به دیگران تاکید داشت و عربگرایی به شکل آشکار در حکومت امویان حاکم بود. اختلافات عقیدتی با «علویان» امتیاز عرب مسلمان بر موالی و ایرانیان، ماجرای کربلا، محاصره مکه و بی داد گسترده حکومت بنی امیه و... به پیدایی اختلاف ها و درگیری های خونینی منجر گردید و زمینه را برای فروپاشی و انقراض دولت بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس تدارک دید.

کلیدواژه‌ها: بنی امیه، معاویه، عرب گرایی بنی امیه، مشکلات اجتماعی، اختلافات مذهبی، عوامل

اقتصادی

^۱ استادیار دانشگاه پیام نور، واحد تهران جنوب.

پیش گفتار

قوم ایرانی و رومی (درپیش چشم عرب قبل از اسلام) نماد و نمونه‌ی کامل قدرت، سیاست و جلالت و حشمت به شمار می‌رفتند. با فروپاشی امپراتوری ساسانیان، و با ظهور اسلام سرانجام حکومت امویان، امپراتوری اسلامی گسترده‌ای را تشکیل داد که عوامل متعددی بر آن اثر گذاشتند که نمودار و شاهد بنیان اجتماعی «قومی ناهمگون» بود. عامل عمده (در ایجاد این تحولات و رخدادها) دیدگاه‌ها عقایدی بود که تاثیر ریشه‌ای در جامعه‌ی اسلامی داشت.

با بررسی تاریخ، استنباط می‌شود که حکومت امویان (از تاسیس تا فروپاشی) از سوی مورخان با رنگ‌های تیره و نامطلوب توصیف گردیده است.

اوضاع سیاسی (پس از قتل عثمان) امویان را وارد درگیری سیاسی و عقیدتی و نظامی با علویان (اهل بیت پیامبر اکرم اسلام) کرد. زیرا با توجه به جایگاه ایشان در میان مردم، گرایش بیشتر مردم به اهل بیت، موجبات تنفر عمومی و نافرمانی از امویان را فراهم آورد.

عملکرد امویان (در ماجرای کربلا، حمله به دو شهر مقدس مکه و مدینه) احساسات مسلمانان را برانگیخت و تصویری تیره‌تر و نامطلوب از بنی امیه درآذهان مردم نقش بست و موجبات نافرمانی از بعضی خلفای اموی را تدارک دید.

دولت بنی امیه بامخالفان و دشمنان متعدد روبرو شد که عرصه‌ی سیاسی بعد از قتل عثمان و جنگ صفین... شاهد آن بود. از جمله مخالفان بنی امیه، شیعیان، خوارج و کسانی بودند که برای رسیدن به حکومت و قدرت تلاش می‌کردند.

گسترش افکار خصمانه (برضد امویان در جامعه‌ی اسلامی) نیز سخت تاثیر گذار بود. در میان مروجان این افکار، عباسیان بودند که از دشمنان و رقبای سرسخت بنی امیه به شمار می‌آمدند. عباسیان و طرفداران آنان، خطاها و لغزش‌های امویان را بزرگ جلوه می‌دادند، روایات علیه امویان می‌ساختند و جعل می‌کردند.

بنابراین، حکومت امویان با مخالفت ها و حملات سختی روبروگشت که هدف آن حملات، براندازی حکومت اموی بود. این حملات را گروهی از نیروهای فعال (درصحنه ی سیاسی و اجتماعی) سامان می دادند.

طرفداران مکتب شیعه، در شمار گروههایی بودند که (از آغاز حکومت امویان) پرچم مخالفت با حکومت بنی امیه را برافراشتند. ریشه و محور مخالفت و درگیری این دو طرف، اصل خلافت و دیدگاههای هر یک از آنها درباره ی مفهوم و ماهیت آن بود. این درگیری به دشمنی و نزاع سیاسی و نظامی گسترده ای میان آنان منجر گردید. و شیعه در راستای همکاری با عباسیان (باهدف صرفه زدن به امویان و براندازی حکومت بنی امیه) از هر گونه همکاری با بنی عباس کوتاهی نکرد.

خوارج هم که شیوه ی امویان را (در راستای سیاست و حکومت) تایید نمی کردند و با آن مخالفت می ورزیدند، سرانجام آنان نیز با دولت بنی امیه درگیر شدند. این شیوه نیز برخی از گروههایی را که (برای کسب حکومت و قدرت منتظر فرصت بودند) مانند عبدالله بن زبیر و مختار بن ابی عبید ثقفی را به ایجاد حرکت های سیاسی نظامی برانگیخت.

تشکیل دولت بنی امیه

معاویه و جانشینان او را (به مناسبت نام جدشان «امیه») خلفای اموی یا بنی امیه می نامند. خلفای بنی امیه چهارده تن بودند که نودیک سال (از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هـ. ق) خلافت کرده اند.

خلفای اموی به دو شعبه تقسیم می شوند:

الف- شعبه ی آل سفیان یعنی «معاویه بن ابی سفیان»، «یزید ابن معاویه» و «معاویه ابن یزید» معروف به معاویه ثانی.

ب- شعبه ی آل مروان (از سال ۶۴ تا ۱۳۲ هـ. ق) یعنی «مروان ابن الحکم» و اولاد او.

معاویه

ابوبکر (در جریان جنگ و فتح شامات) فرماندهی بخشی از سپاه عرب را به «یزید ابن ابی سفیان» سپرد و برادر او «معاویه ابن ابی سفیان» را نیز در کنار وی به کارگماشت. در دوره ی خلافت «عمر به خطاب»، معاویه اعتماد «عمر» را جلب کرد تا آنجا که عمر «معاویه» را استاندار سرزمین

اردن و برادر وی «یزید» را استاندار دیار شام کرد. آنگاه که برادر معاویه درگذشت، عمر قلمرو حکومت وی را نیز به معاویه سپرد. زمانی که عثمان به خلافت رسید، معاویه را به استانداری همه ی سرزمین شام برگزید. هنگامی که با «علی ابن ابی طالب» برای خلافت بیعت می شد، معاویه از بیعت با او خودداری ورزیده و علی ابن ابی طالب را متهم به قتل «عثمان» کرد.

جنگ جمل

علی ابن ابی طالب (اندکی بعد از قبول مقام خلافت) شروع به تغییر حکام بلاد و برکناری عمال عثمان کرد. این مسئله هم مشکلی به مشکلات علی ابن ابی طالب افزود. عایشه (بیوه پیام اکرم) و «طلحه» و «زبیر» (از بزرگان و سران عرب) و جمع زیادی از «بنی امیه» (به بهانه ی خونخواهی قتل عثمان) مردم را علیه علی ابن ابی طالب تحریک می نمودند. سرانجام در صدد برآمدند تا با تجزیه ی عراق و شام (که به دست معاویه از حوزه ی قلمرو خلافت علی بیرون رفته بود) به تدریج بساط خلافت علی ابن ابی طالب را برچینند.

شورشیان (به پیشوایی عایشه که بر شتری سوار بود) بصره را به تصرف خود درآوردند. علی ابن ابی طالب (برای سرکوبی شورشیان) به سوی بصره حرکت کرد. جنگ در محلی که «خُریبیه» اتفاق افتاد. شورشیان شکست خوردند. طلحه کشته شد، زبیر به سوی مدینه گریخت و در راه فرار به قتل رسید، عایشه اسیر شد و سرانجام به مدینه فرستاده شد.

در نتیجه ی فتح در جنگ جمل، عراق و ایران و یمن و حرمین همه تحت تبعیت و اطاعت علی ابن ابی طالب درآمد. از این میان فقط شام (حوزه ی حکومت معاویه) زیر بار نرفت و به تحریک معاویه، عزل علی و خلافت معاویه را خواستار بودند.^۱

جنگ صفین

بعد از فتح جمل، علی ابن ابی طالب کس پیش معاویه فرستاد و او را به بیعت خود خواند. امام معاویه دعوت علی را رد کرد و از مردم شام بیعت گرفت و آماده ی جنگ با خلیفه ی مسلمین گردید. در محل صفین (بین کوفه و شام) طرفین در برابر هم صف آرائی کردند. همین که معلوم شد سپاهیان علی غلبه خواهند کرد، معاویه تقاضای متارکه کرد. مقرر گردید از هر طرف یک نفر انتخاب شود و

رای آن دونفر به مورد اجرا گذاشته شود. طرفداران علی «ابوموسی اشعری» و طرفداران معاویه «عمرو عاص» را انتخاب کردند. سرانجام رای داوران به شرح زیر اعلام گردید.

ابوموسی اشعری رای خود را به شرح زیر اعلام کرد و گفت:

«... من علی و معاویه را خلع کردم. اکنون در کار خود بنگرید و هر کس را که می‌خواهید به

خلافت بردارید».

و عمرو عاص هم گفت:

«... او یار خود را خلع کرد، من نیز یار اور را خلع می‌کنم و معاویه را به خلافت نصب می‌کنم».

نتیجه‌ی داوری این بود که سپاه علی ابن ابی طالب را دچار اختلاف کرد. سپاه شام ابتکار را به دست گرفت. جنگ بدون غلبه قطعی یکی از طرفین خاتمه یافت. علی از صفین بازگشت و معاویه راه شام در پیش گرفت.

ولی بازگشت مردم شام با بازگشت مردم عراق متفاوت بود. مردم شام متحد بودند ولی مردم عراق به اختلاف دچار شده بودند. پی آمد این اختلاف (بین طرفداران علی) پیدایی گروه «خوارج» در حکومت اسلامی گردید.

شهادت علی ابن ابی طالب مشکل بزرگی را از برابر معاویه (در راه رسیدن به خلافت) برداشت، ولی امکان تحقق عملی آن را فراهم نیاورد. زیرا گروهی از مردم با «امام حسن» بیعت کردند، اما مردم شام (در بیت المقدس) با معاویه (به عنوان خلیفه) بیعت نمودند و او را «امیرالمومنین» نامیدند.^۲

معاویه برای گرفتن قدرت (باشتاب) به عراق رفت. آن گاه که این خبر به امام حسن (در کوفه) رسید، با سپاهی حدود دوازده هزار نفری از پیروانش به سمت مدائن حرکت کرد. امام حسن در دوستی پیروانش، به ویژه از تلاش معاویه برای رشوه دادن به فرمانده سپاهش «قیس بن سعد عباده انصاری» و توفیقش در راستای دلجویی از «عبدالله بن عباس» دو دل و در تردید بود. از طرفی دریافت که موازنه‌ی نیروی سیاسی و نظامی میان دو سپاه عراق و شام برابر نیست، بنابراین از بروز جنگ خونین در میان مسلمانان جلوگیری کرد و شیوه گفت و گوی سیاسی را (با هدف جلوگیری از ریختن خون مسلمانان) ترجیح داد. از طرف دیگر امام حسن اعتمادش را به مردم کوفه از دست داد؛ زیرا گروهی از خوارج براو شوریده، و او را به کفر متهم کردند. سپس به او حمله برده، مجروحش نمودند.^۳

در نتیجه‌ی گفت و گوهایی که میان معاویه و امام حسن صورت گرفت، امام حسن با معاویه صلح کرد و کنار رفت. معاویه کاملاً مستقل گردید. او کسانی را که قبلاً با خود همراه و همدست کرده بود به حکومت ولایات فرستاد.

به این ترتیب حکومت بنی امیه تشکیل گردید و معاویه خلیفه‌ی مسلمین شد. این حکومت، سال ۹۱هـ ق و سال ۸۱ میلادی از سال ۴۱-۱۳۲ هـ ق / ۷۵۰-۶۶۱م دوام یافت. در این مدت چهارده تن خلافت کردند. نخستین آنان معاویه ابن ابی سفیان و آخرین ایشان مروان بن محمد جعدی (معروف به مروان حمار) بود.

معاویه (در سال ۵۶هـ. ق) به مروان بن الحکم- عامل خود در مدینه دستور داد که از بزرگان آن شهر برای پسرش «یزید» بیعت بگیرد. مروان به این امر دست نیافت. زیرا که چهارتن: حسین بن علی، عبدالله پسر عمر بن خطاب، عبدالرحمن پسر ابوبکر و عبدالله پسر زبیر از قبول بیعت خودداری ورزیدند و مردم هم به تبعیت از ایشان، دعوت بیعت به یزید را رد کردند. سرانجام معاویه به مدینه آمد (و به کمک عایشه) از اکثر اهل حجاز برای یزید بیعت گرفت. اما آن چهارتن همچنان در مخالفت خود باقی ماندند.

معاویه به پسر خود، یزید گفت: که پسر ابوبکر مردی است سالخورده که در آینده نزدیک دار فانی را وداع خواهد گفت، پسر عمر بن خطاب هم چون مردی پرهیزگار و بی‌اعتنا به امور دنیوی است مخالفتش چندان محل اعتنا نیست. از این میان «حسین بن علی» و «عبدالله بن زبیر» مدعیان تو خواهند بود. اگر برحسین دست یافتی به لحاظ قرابت او با رسول الله با او مدارا کن اما عبدالله بن زبیر را (در صورت غلبه براو) درهم بشکن و پیکرش را پاره پاره ساز.

آن چنان که معاویه گفته بود، عبدالرحمن پسر ابوبکر در سال ۵۸هـ. ق درگذشت. عبدالله بن عمر هم مدعی یزید نشد. تنها حسین بن علی و عبدالله بن زبیر (پس از رسیدن یزید به خلافت) براو قیام کردند. معاویه (پس از ۱۹ سال خلافت و چهار سال امارت بر شام از جانب عمر و عثمان) در سال ۶۰هـ ق درگذشت و پسرش یزید (۶۰-۶۴هـ ق) به خلافت رسید.^۴

خلافت کوتاه یزید (سه سال و نیم) واقعه مهمی ندارد جز یک سلسله کشتارهای بی‌رحمانه که اهم آنها واقعه قتل حسین بن علی و یاران او در کربلا در دهم محرم سال ۶۱ هـ ق و کشتار مردم مدینه و محاصره‌ی مکه در سال ۶۴ هـ ق می‌باشد.

پس از یزید پسرش «معاویه ثانی» به خلافت رسید که بعد از شش ماه از این مقام استعفا کرد. مردم مکه - پس از مرگ معاویه ثانی با عبدالله بن زبیر - برای خلافت بیعت کردند. و مروان بن الحکم در شام بنی امیه را گرد خود جمع کرد و ایشان با او برای خلافت بیعت کردند. سرانجام زمینه برای خلافت مروان فراهم آمد و او موسس سلسله‌ای شد که به نام «آل مروان» یعنی شعبه‌ی دوم بنی امیه از سال ۶۴ تا ۱۳۲ هـ ق خلافت کردند.

بعد از مروان پسرش «عبدالملک بن عمران» به خلافت رسید. از وقایع مهم خلافت عبدالملک، قیام «مختار پسر ابو عبیده ثقفی» در سال ۶۶ هـ ق است که ظاهراً به خونخواهی شهدای کربلا قیام کرده و در باطن خود مدعی مقام خلافت بوده. دیگر قتل «مصعب» و برادرش «عبدالله بن زبیر» است؛ و ظلم و سخت کشی حجاج بن یوسف ثقفی در دوره‌ی خلافت عبدالملک است.

بعد از عبدالملک «ولید بن عبدالملک» به خلافت رسید که در دوره‌ی او، مراکش، اندلس، ماوراء النهر و قسمتی از هندوستان فتح شد. و بعد از ولید «عمر بن عبدالعزیز» پسر عم ولید و نواده مروان ابن حکم (که عادل ترین و نیکوسیرت‌ترین خلفای بنی امیه است) به خلافت رسید. این خلیفه دشنام دادن به علی ابن ابی طالب را (که از عهد معاویه مرسوم شده بود) ممنوع کرد. پس از عمر بن عبدالعزیز، «هشام بن عبدالملک» به خلافت رسید. در عهد این خلیفه قسمتی از قفقازیه، ترکستان و جنوب فرانسه و سوئیس فتح گردید و دولت اسلام گسترش یافت اما به لحاظ شکست مسلمین (درفرانسه) از توسعه دامنه دست اندازی‌های لشکریان اسلام جلوگیری شده و از آن به بعد دیگر سرزمین تازه‌ای به تصرف ایشان درنیامده است. از مسائل مهم دوره خلافت هشام بن عبدالملک ماجرای فرقه زیدیه است که سخت سرکوب گردید و سرانجام خلافت «مروان بن محمد» نواده «مروان بن محمد» آخرین خلیفه بنی امیه است که مغلوب ابومسلم خراسانی و بنی عباس گردیده و دولت بنی امیه در عهد او برافتاده است.

علل فروپاشی دولت بنی امیه

سقوط و انقراض خلافت بنی امیه، یک حادثه‌ی تک علتی نبود و بدون شک عواملی چند موجبات فروپاشی آن را تدارک دیده است، از جمله:

- درگیری خاندان بنی امیه:

زمینه‌ی تلاش امویان (در راستای رسیدن به قدرت) به دوره‌ی عثمان بن عفان باز می‌گردد. معاویه بن ابی سفیان (از تبار سفیانی خاندان بنی امیه) با تمهید مقدماتی در سال ۴۱ هـ ق به حکومت رسید. معاویه به لحاظ این که از پشتیبانی مردم شام برخوردار گردید به حکومت رسید. وی (پس از دست یابی به قدرت) به افراد خاندانش بی مهری نکرد و با دو هدف از آنان یاری جست.

الف: جلب همکاری و یاری افراد از افراد لایق خاندان بنی امیه.

ب: نظارت دقیق و جلوگیری از نفوذ و افزایش قدرت آنان، به شیوه‌ای که وجود آنان ساختار سیاسی او را تهدید ننماید. معاویه (باتکیه بر صفات و شایستگی و لیاقت منحصر به فرد خود، افراد خاندان بنی امیه را یک پارچه و یک دل و متحد کرد. ولی تنها در ارتباط مبنی بر گرفتن بیعت برای پسرش «یزید» به عنوان ولایت عهد (انگیزه‌ی خود را آشکار کرد، که این وحدت متزلزل گردید.

مروان بن حکم شخصیت برجسته‌ای در خاندان بنی امیه بود. و به لحاظ لیاقت و شایستگی هایی که داشت به خلافت چشم دوخته بود. ولی با زنده بودن معاویه، نمی‌توانست میل باطنی خود را آشکار سازد، زیرا متوجه شده بود که مشکلات و دشواری مخالفت کردن با معاویه بیش از اندازه‌ی توان او بود. وی در برابر خلافت معاویه دوم، موضع مخالف داشت. سرانجام با کنار رفتن و مرگ معاویه دوم، مروان بن حکم حکومت را در دست گرفت و حکومت شاخه مروانی روی کار آمد.^۵

ولایت عهدی دو نفره

خلفای بنی امیه اقدام به ولایت عهدی دونفره (ولیعهد اول، ولیعهد دوم) کردند. این شیوه زمینه رقابت در میان خاندان بنی امیه را تدارک دید و آنان را به بغض و کینه تیزی سوق داد. به این معنی هنوز سرانجام ولایت عهد اول (که به خلافت می‌رسید) مشخص نشده بود، وی در صدد و تلاش

برای برکناری ولایت عهدی دوم برمی آمد و می کوشید یکی از فرزندان خودش را جانشین خلافت نماید. این کار موجبات کینه توزی بین افراد خاندان بنی امیه را تدارک می دید.

نخستین کسی که این سنت را بنا نهاد، مروان بن حکم بود. وی دو پسرش «عبدالملک» و «عبدالعزیز» را ولی عهد خود کرد. حال آن که در مجمع عمومی (به نام جابیه) مقرر گردیده بود که اول «خالد بن یزید» و سپس «عمرو بن سعید بن عاص» ولیعهد شوند. در نتیجه ی این اقدام مروان بن حکم، عمرو بن سعید بن عاص علیه «عبدالملک» قد برافراشت و شورش کرد.

عبدالملک نیز شیوه پدرش «مروان بن حکم» را در پیش گرفت و درصدد برآمد برادرش «عبدالعزیز» را از ولایت عهدی برکنار نموده و دو پسرش «ولید» و سپس «سلیمان» را ولیعهد نماید. سیاستی که کینه و دشمنی را میان دو برادر پدید آورد.

آن گاه که ولید بن عبدالملک به خلافت رسید، او نیز شیوه پدر را در پیش گرفت و برادرش «سلیمان» را از ولایت عهدی خلع نمود و پسر خودش «عبدالعزیز» را به ولایت عهدی انتخاب کرد. در نتیجه رقابت میان افراد خاندان بنی امیه پدید آمد و خطر جدی برای حکومت اموی به وجود آمد.

در دوره سلیمان بن عبدالملک، نخست «عمر بن عبدالعزیز» و سپس «یزید بن عبدالملک» ولیعهد شدند. در حالی که این دو، با هم توافق نداشتند. لذا میان آنان دشمنی پدید آمد. اگر که عمر بن عبدالعزیز، برای خلع «یزید بن عبدالملک» تلاش نکرد؛ زیرا مشکلات و گرفتاری های بنی امیه را (در نتیجه آن سیاست غلط) درک می کرد و از آن شیوه خطرناک اجتناب و دوری میکرد.

یزید بن عبدالملک (بدون توجه به نابسامانی حکومت) هشام بن عبدالملک و بعد او پسر خود «ولید» را به ولیعهدی انتخاب کرد. هشام (بعد از رسیدن به خلافت) درصدد برآمد «ولید بن یزید» را از ولایت عهدی برکنار کند که بیشتر فرماندهان و دولتمردان با او همراهی نکردند. این امر موجبات دشمنی میان هشام و «ولید» فراهم آمد. اگر که «هشام» قبل از اجرای خواسته اش درگذشت و «ولید بن یزید» به خلافت رسید. اما «ولید بن یزید» (پس از رسیدن به خلافت) به فکر انتقام از عموزادگان و بزرگان خاندانش افتاد که هشام بن عبدالملک را در جهت برکنارش همراهی و یاری کرده بودند.

این سیاست نشانگر نابسامانی در حکومت بنی امیه بود. در نتیجه خاندان بنی امیه پراکنده شده و نیروهای پشتیبان آنان تجزیه نمود و فرصت را برای مخالفان حکومت اموی تدارک دید.

عرب‌گرایی بنی امیه و موالی و نقش ایرانیان

باور بر سیادت و برتری عرب بر غیرعرب به شکل آشکاری در حکومت بنی امیه حاکم بود. در کتاب «دوقرن سکوت» تألیف «عبدالحسین زرین کوب» (در ارتباط با رفتار و عملکرد دولت بنی امیه با «موالی») می نویسد که: حکومت بنی امیه برای آزادگان و بزرگ زادگان ایران قابل تحمل نبود زیرا بنیاد آن را بر کوچک شماری عجم و برتری عرب نهاده بودند. طبقات پایین تر نیز به سختی می توانستند آن را تحمل نمایند. زیرا آنها نه از خلیفه و عمال او نواختی و آسایشی دیده بودند و نه تعصبات دیرینه را فراموش کرده بودند. عبث نیست که هر جا شورشی و آشوبی برضد دستگاه بنی امیه رخ می داد، ایرانی ها در آن دخالت داشتند.

خشونت و قساوت عرب نسبت به مغلوب شدگان بی اندازه بود. بنی امیه که عصبیت عربی را فراموش نکرده بودند حکومت خود را بر اصل «سیادت عرب» نهاده بودند. عرب با خودپسندی که کودکانه بی که در هر فاتحی هست، مسلمانان دیگر را «موالی» یا «بندگان» خویش می دانست. تحقیر و ناسزایی که در این نام ناروا وجود داشت کافی بود که همواره ایرانیان را نسبت به عرب بدخواه و کینه توز نگهدارد. اما قیود و حدود جابرانه ای که بر آنها تحمیل می شد این کینه و نفرت را موجه تر می کرد. بیداد و فشار دستگاه حکومت بنی امیه سخت مایه نگرانی و نارضایتی مردم بود. نظام حکومت بنی امیه آزدگان و نژادگان ایران را مانند «بندگان درم خرید» از تمام حقوق و شئون مدنی و اجتماعی محروم می داشت و بدینگونه تحقیر و همه گونه جور و استبداد با نام «موالی» پیوسته بود. «موالی» نمی توانست به هیچ کار آبرومند پردازد. حق نداشت سلاح بسازد و براسب بنشیند. اگر یک «مولای» نژاده ایرانی، دختری از بیابان نشینان بی نام و نشان عرب را به زنی می گرفت، یک سخن چین فتنه انگیز کافی بود که با تحریک و سعایت، طلاق و فراق را بر آن زن و تازیانه و زندان را بر آن مرد تحمیل نماید.

حکومت و قضاوت نیز همه جا مخصوص عرب بود و هیچ «مولایی» به این گونه مناصب و مقامات نمی رسید... نزد دولتمردان بنی امیه، اشتغال به مقامات و مناصب حکومت درخور و شایسته «موالی» نبود؛ زیرا که با اصل سیادت فطری نژاد عرب منافات داشت.

بنابراین دوران حکومت بنی امیه با جنبش «موالی» همراه بود که کینه طبقه حاکم عربی را به دل داشتند، در نتیجه درگیری جدیدی رخ داد که ریشه در مسائل قومی داشت. اینان یکی از نیروهای فشار سیاسی را تشکیل دادند که در فروپاشی و سقوط و انقراض خلافت بنی امیه نقش داشتند؛ زیرا گروهی بودند که بسیار کارمی کردند، ولی مزد کم می گرفتند.

در آغاز دوره امویان - در کوفه در سال ۴۳ هـ. ق / ۶۶۳م - موالی نخستین جنبش اسلامی را به وجود آوردند. معاویه با این جنبش مقابله کرد. از دوران یزید بن معاویه به بعد، جنبش «موالی» شفاف تر شد؛ زیرا مسلمانان سرزمین های فتح شده افزایش یافت و هم زمان نو مسلمانان دیدند که امتیاز عرب ها (به ویژه اشراف اعراب مسلمان) افزایش می یابد، موالی نیز نیرویی تشکیل دادند که در جامعه آن روز منزلتی یافت.

موالی مواضعی مخالف حکومت اموی گرفتند. نیروی آنان به روشنی (در حرکت و قیام مختار بن ابی عبید ثقفی) آشکار شد و سبب آغاز هم پیمانی شیعه و مردم ایران گردید.^۶

نفرت از عرب و نارضایی از بد رفتاری و تعصب نژادی بنی امیه ایرانیان را وادار می کرد که در نهضت ها و شورشها علیه خلافت بنی امیه شرکت نمایند. چنان که در سال ۶۴ هـ. ق، دعوت مختار را (که بر ضد بنی امیه قیام کرد) اجابت نمودند.

در قیام مختار، ایرانیان فرضت مناسبی (برای خروج بر بنی امیه و عربان) یافتند. در آن زمان کوفه از مراکز عمده ایرانیان و شیعیان علی ابن ابی طالب بود که با بنی امیه عداوت سخت داشتند. و کوفه برای ایجاد یک «کانون طغیان» علیه عربها جای مناسبی بود.

چند سالی (پس از ماجرای کربلا) عده ای از شیعیان کوفه، با ریاست «سلیمان بین سردخزائی» و «مسیب بن نجبه الفرازی» به خونخواهی «حسین ابن علی» قد برافراشتند، و از تقصیری که در جهت کمک به امام حسین کرده بودند توبه کردند و خود را «توابین» نام نهادند. اما کاری از پیش نبردند و به دست «عبیدالله بن زیاد» سرکوب گشتند.

در این میان «مختار بن ابی عبید ثقفی» علیه بنی امیه قیام کرد. توابین را (که سرکوب شده بودند) گردآورد و به خونخواهی حسین بن علی برخاست. موالی که به لحاظ تسلط عمال بنی امیه

عرصه جور و ستم و استخفاف بسیار شده بودند، هواخواه مختار گشتند. از این روی قیام مختار، برای موالی و ایرانیان بهانه زورآزمایی با عرب و مجال انتقام جویی از بنی امیه گردید.

در دوره بنی امیه «حجاج بن یوسف» عراق را و «قتیبه بن مسلم» خراسان را به آتش کشیدند. میزان مالیاتها و خراج ها (هر روز) فزونی می یافت و بی داد و تعدی ماموران بنی امیه هر روز آشکارتری گشت.

دوره حکومت خون آلود و وحشت انگیز «حجاج» در عراق در فجایع و مظالم سپری شد. وی سیاست خشن تعصب نژادی بنی امیه را بر ضد موالی با خشونت و قساوت بسیار دنبال می کرد. همین امر موجب نارضایتی شدید مردم از حکومت حجاج و بنی امیه بود. فشارها و شکنجه هایی که از جانب حجاج و عمال بنی امیه بر موالی وارد می آمد، آنان را به انتقام جویی علیه بنی امیه برمی-انگیخت. سرانجام این خونریزی ها و بیدادگری ها ایرانیان را به سوی طغیان و عصیان سوق داد و زمینه را در جهت سقوط دولت امویان فراهم آورد. قیامها و شورش های علویان و موالی و خارجیان دولت خودکامه بنی امیه را در سرآشوب انحطاط و سقوط حتمی قرارداد.

پی آمد تحولات اجتماعی

مهاجرت عربی به سرزمین های فتح شده (بعد از پیروزی های عرب) گسترش یافت. عرب ها در شهرها و روستاها سکونت اختیار کردند و زمین ها حاصلخیز و کشتزارها را تصاحب کردند. این امر موجبات نارضایتی صاحبان قبلی زمینها را فراهم آورد و زمینه درگیری با اعراب در منطقه را تدارک دید. این درگیری آشکارا در خراسان نمود یافت و به مشارکت موالی در ارتباط با مخالفت اعراب منجر شد و باعث شد که زمینه برای بروز نیروی مخالف با اعراب فراهم آید، و این تحول نیز از جمله علل نابودی امویان گردید.^۷

اختلافات مذهبی

اختلاف درباره خلافت ازعلی بود که زمینه ساز سقوط دولت بنی امیه گردید. در دوره بنی امیه، گروههایی در عرصه سیاسی حضور داشتند:

الف- یاران و طرفداران بنی امیه

ب- یاران و طرفداران علویان که شیعه بودند و خلافت را حق دودمان علی ابن ابی طالب می دانستند. آنان- دردوره امویان - پرچم مخالفت برافراشتند و در مناطق دور از مرکز خلافت پنهان شدند تا فرصت مقتضی و اقدام عملی به دست آورند.

ج- گروه خوارج که به امر وراثت (به عنوان پایه و اساس نظام حکومتی) باور و اعتقادداشتند و خلافت را به شخص یا خاندان مشخصی قایل نبودند، بلکه باور داشتند که اختیار باید اساس خلافت بر امت باشد، از این روی خوارج با شیوه موروثی حکومت بنی امیه مخالفت بودند و افراد آن (در آشوب هایی که در برابر حکومت بنی امیه پدید می آمد) شرکت داشتند.

د- گروه عباسیان و طرفداران آنان: گروه عباسیان (که در اواخر دوره حکومت امویان) وارد عرصه سیاسی شدند تا با بنی امیه و شیعیان رقابت نمایند. آنان سازمانی مخفی ایجاد کردند که با سرعت (در نیمه شرقی خلافت اموی) گسترش یافت.

سرانجام فعالیت گسترده ای گروه های مخالف موجبات تضعیف دولت بنی امیه را تدارک دید و زمینه را برای فروپاشی دولت امویان و روی کار آمدن بنی عباس فراهم آورد.

نتیجه و سخن آخر

کناره گیری «امام حسن» از خلافت مرحله جدیدی در تاریخ اسلام پدید آورد که بنی امیه در آن حکومت را به دست گرفته و خلافت بر معاویه بن ابی سفیان مسلم گشت. نظام حکومت از خلافت به نظام پادشاهی و موروثی تبدیل گردید. اگر که خلافت بنی امیه (در ظاهر امر) به شکل حکومت اسلامی و باقانون و رسوم آن باقی ماند و چنان وانمود شد که فرمانروایان آن خلفای حکومت اسلامی هستند. فرمانروایان بنی امیه (عملا) پادشاهانی بودند که تاجگذاری می کردند و اصل شورا (آن چنان که در دوران خلفای قبل از بنی امیه بود) محو گردید و از میان رفت.

این تحول به نظام پادشاهی و موروثی (که معاویه ابن ابی سفیان بنیانگذار آن بود) با ساختار اجتماعی و سیاسی به شکل متوازن حرکت نکرد در نتیجه به از میان رفتن انسجام (میان دو جناح خلافت دینی و غیردینی) منجر شد که موجبات تضعیف و فروپاشی دولت امویان را تدارک دید. به لحاظ این دگرگونی ها و تغییرات (در ساختار حکومتی، سیاسی، فرهنگی) مسلمانان در برابر اوضاع جدید، دچار دو دستگی گشتند، گروهی آن را تأیید و دسته ای با آن مخالفت ورزیدند.

طرفداران معاویه و ساکنان دیار شامات تغییرات ایجادشده رامی پذیرفتند و از انتقال مرکز خلافت (از سرزمین حجاز به شام) و (از مدینه به دمشق) و از تغییرات ساختار حکومتی و فرمانروایی معاویه بن ابی سفیان راضی و خشنود بودند.

اما مخالفان از دیارحجاز که با آن تحولات مخالف بودند. انتقال مرکز حکومت از سرزمین آنان به «شام» برای آنان ناخوشایند بود، درمقابل نیروی معاویه مقاومت ورزیده و به دشمنی با بنی امیه قدعلم کردند.

عراقی‌ها نیز مخالف بودند و به لحاظ مخالفت با معاویه و ساختار حکومت او، به اهل بیت «علویان» نزدیک شدند. اصولاً عراق منشاء ناآرامی‌ها برای حکومت بنی امیه بود. از آنجا که امویان دراداره و برخوردبا عراقی‌ها تندروی کردند و حاکمان سخت‌گیری را حاکم آن دیار نمودند، عراقی‌ها درصاف مخالفان بنی امیه قرار گرفتند. اهل بیت «علویان» نیز با حاکمیت بنی امیه برمسلمانان مخالفت‌می ورزیدند.

درنتیجه حکومت بنی امیه شاهد درگیریهای سیاسی، عقیدتی، نظامی و... گردید. قیام حسین بن علی و کشته شدن او و جمع یاران وی در کربلا؛ شورش اهل مدینه برحکومت یزد بن معاویه؛ محاصره «مکه» در پی پناه گرفتن ابن زبیر در آنجا؛ در جهت تزلزل پایه‌های حکومت بنی امیه تاثیر گذاشت.

مسئله برتری عنصر عرب برغیر عرب و مسلمانان غیرعرب که از سوی بنی امیه اعمال می-گردید، به دودستگی خود عربها مسئله موالی و گسترش فعالیت ضد اموی از سوی عباسیان (که مورد حمایت ایرانیان بود) درمجموع عللی بود که زمینه را برای فروپاشی و انقراض حکومت بنی امیه، و روی کار آمدن بنی عباس تدارک دید.

پی نوشت ها

^۱ طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، **تاریخ طبری** یا «**تاریخ الرسل والملوک**»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ج ۶، صص ۲۴۶۵-۲۳۲۷، و مستوفی، حمدالله (۱۳۶۱)، **تاریخ گزیده**، تهران، دنیای کتاب، صص ۱۹۸-۱۹۷، و ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۳)، **تاریخ سیاسی اسلام (از آغاز تا انقراض دولت اموی)**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ج ۱، صص ۳۱۱-۳۰۷، و مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، صص ۷۱۴-۷۰۶، و ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۶۶)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، صص ۸۰-۷۴، و غیاث الدین بن همام الدین الحسینی «خواندمیر» (۱۳۶۲)، **تاریخ حبیب السیر**، زیر نظر محمددبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، ج ۱، صص ۵۳۶-۵۲۴.

^۲ محمدبن خاوند شاه بلخی (معروف به میرخوند) (۱۳۷۳)، **روضه الصفا**، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی، ج ۱، صص ۳۰۹-۳۰۱، و ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۶)، **تاریخ کامل**، برگردان محمدحسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر، ج ۴، صص ۱۸۳۴-۱۷۵۳، و ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (۱۳۶۴)، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ص ۱۹۲-۱۷۴ و طقوش، محمد سهیل، **همان کتاب**، صص ۲۶-۲۳.

^۳ جرجی زیدان (۱۳۶۹)، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، صص ۶۶-۶۲، و بیات، عزیزاله (۱۳۷۰)، **تاریخ ایران (از ظهور اسلام تا دیالمه)**، تهران، صص ۷۵-۶۶ و مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، **همان کتاب**، صص ۶۶-۴۲، و طبری، محمدبن جریر، **همان کتاب**، ج ۷، صص ۲۷۱۸-۲۷۱۳، و بهرامی اکرم (۱۳۵۰)، **تاریخ ایران (از ظهور اسلام تا سقوط بغداد)**، تهران، انتشارات دانشسرایعالی، صص ۱۱۸-۷۷.

^۴ غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (خواندمیر)، **همان کتاب**، ج ۲، صص ۳۷-۲۱، و یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، **همان کتاب**، ج ۲، صص ۱۵۰-۱۴۳، و زرین کوب، عبدالحسین (۲۵۳۶)، **دوقرن سکوت**، تهران، سازمان انتشارات جالیران، صص ۷۶-۷۴، و مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، **همان کتاب**، صص ۵۷-۳۳، و طقوس، محمدسهیل، **همان کتاب**، صص ۳۵-۱۶ و لایپیدوس، ایرام (۱۳۸۷)، **تاریخ جوامع اسلامی**، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران، انتشارات اطلاعات، صص ۱۰۶-۱۰۴.

° اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مفصل ایران (از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه)، به کوشش محمد دبیر سیاق، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، بی تا، صص ۷۶-۷۲ و دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، همان کتاب، صص ۳۹۳-۳۳۰ و یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، همان کتاب، صص ۸۹-۷۸.

۶ اشپولر، برتولد (۱۳۷۷)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، صص ۵۹-۵۵، زرین کوب، عبدالحسین، همان کتاب، صص ۹۰-۷۳، طبری، محمد بن جریر، همان کتاب، ج ۹، صص ۳۹۵۸-۳۷۹۲ و راوندی، مرتضی (۱۳۶۴)، تاریخ اجتماع ایران، تهران، کتیبه، ج ۵، صص ۸۲-۸۱.

۷ مستوفی، حمدالله، همان کتاب، صص ۲۸۶-۲۵۲ و قطوش، محمد سهیل، همان کتاب، صص ۲۴۷-۲۴۵ و محمد بن خاوندشاه بلخی (میرخواند)، همان کتاب، ج ۱، صص ۳۵۴-۴۱۶ و حسن ابراهیم حسن، همان کتاب، صص ۴۳۴-۴۳۰ و فرای، ر. ن (۱۳۶۳)، تاریخ ایران (از اسلام تا سلاجقه)، مترجم حسن انوشه، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ج ۴، صص ۴۷-۳۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی